

یونا، دختری از سپیده دم
جلد اول (تولد سرخ)

میزوها کوساناگی

مترجم: زهرا باقری



یونا، دختری از سپیده دم جلد اول: تولد سرخ (مانگا)

..... نویسنده و تصویرگر: میزوها کوساناگی • مترجم: زهرا باقری
..... مدیرگروه ترجمه: اکرم شکرزاده • ویراستار: سمیه شکرزاده
..... ناشر: نگاه آشنا • طراحی جلد: مجید غلامحسینی
..... صفحه آرا: زیبا کتاب • تاریخ و نوبت چاپ: اول، ۱۴۰۴
..... شمارگان: ۵۰۰ نسخه • شابک: ۱-۱۷۱-۳۸۵-۶۲۲-۹۷۸
..... شابک دوره: ۸-۱۷۲-۳۸۵-۶۲۲-۹۷۸

کلیه حقوق این اثر ترجمه، متعلق به «انتشارات نگاه آشنا» می باشد و هرگونه خرید و فروش بامترجم و یا کپی از متن کتاب غیرقانونی بوده و قطعاً پیگرد قانونی خواهد داشت.

سرشناسه: کوساناگی، میزوها, Kusanagi, Mizuho-۱۹۷۹-م. ۱۹۷۹-
عنوان و نام پدیدآور: یونا، دختری از سپیده دم / میزوها کوساناگی؛ مترجم زهرا باقری؛ مدیر گروه ترجمه اکرم شکرزاده؛ ویراستار سمیه شکرزاده.

مشخصات نشر: قم: نگاه آشنا، ۱۴۰۴- مشخصات ظاهری: ج.: مصور؛ ۵/۱۴ × ۵/۲۱ س.م.
شابک: ۸-۱۷۲-۳۸۵-۶۲۲-۹۷۸؛ دوره: ۱-۱۷۱-۳۸۵-۶۲۲-۹۷۸؛ ج.: اوضاعیت فهرست نویسی: فیبا
یادداشت: عنوان اصلی: Akatsuki no Yona, [۲۰۱۶].
یادداشت: کتاب حاضر از متن انگلیسی با عنوان "Yona of the dawn" به فارسی برگردان شده است.
مترجم: ج. ۱. تولد سرخ موضوع: داستان ها، مجله ها و فکاهیات تصویری -- ژاپن -- قرن ۲۱ م.
داستان های تصویری -- ژاپن Japan -- Graphic novels داستان های نوجوانان ژاپنی -- قرن ۲۱ م.
داستان های تصویری -- ژاپن 21st century -- Young adult fiction, Japanese (کتاب های تصویری) -- ژاپن
شناسه افزوده: باقری، زهرا، ۱۳۷۹- مترجم شناسه افزوده: شکرزاده، اکرم، ۱۳۶۲- مترجم
رده بندی کنگره: ۷۴۷/۵۹۵۲ [ج] نی بیوید یدنبه در ۲/۰/۹۷۹ PNC
شماره کتابشناسی ملی: ۱۵۴۲۰۱۵۴۲
اطلاعات رکورد کتابشناسی: فیبا



آن نور قرمزی که در آسمان
در حال طلوع است نمادی از
امید است یا...

شائزدهمین جشن تولد
شاهزاده یونا، شاهزاده
سرزمین کوکا نزدیک
است...

یونا دختری که در
سرخ سپیده‌دم
ایستاده است.

فصل ۱: «شاهزاده یونا»



«شاهزاده یونا»



فکرشم
نمی‌کردم وقتی
پات رو از قصر
بذاری بیرون،
این قدر هوا سرد
بشه.

این‌جا
فرمانروایی
کوگاست...

... و جایی که
زمانی قصر من
بود، قصر هیریو.

در آن زمان
نه وارثی برای
تاج و تخت امپراتور
وجود داشت و نه
ملکه‌ای که وارثی
به دنیا آورد.





راستی
پدر،

موهام...

تنها فرزند پادشاه یک
شاهزاده خانم ۱۵ ساله
بود که با حساسیت
فراوان بزرگ شده بود.

خیلی
عجیب و غریبه،
مگه نه؟





قطعاً مغزشون
عیب و ایرادی
داره.

ساکت شو،
خدمتکار



پدر، لطفاً
حساب این
خدمتکار
بی شرم رو کف
دستش بذار!

با وجود
این که
خدمتکار منه،
ولی خیلی
مغرور و
از خود راضیه!

هاک
هم بازی
بچگی ته،
نه؟

خیلی خب
حالا.

گرفتن

پرت کردن



بعدشم هاک با
این که فقط ۱۸
سالشه، فرمانده
کل نیروهای
قصره.

طبیعیه که
اون محافظ
شخصی تو
باشه.

شما درک
نمی کنید! اگه
من قراره محافظ
داشته باشم، باید
یه کم قشنگ تر و
بامزه تر باشه!

یکی از
قشنگی و
بامزگی حرف
می زنه...

که خودش
بامزه و
قشنگ
باشه!

انگار
جناب سو
وون...
همین
الآن از راه
رسید.







خب... باید یه عرض ادبی هم به اونا بکنم.

امپراتور ایل و هاک کجان؟



راستی حالا که بحث تولد شد، ۱۶ سالتون می شه دیگه، درسته؟ خیلی بزرگ و خانم شدید!



ا... این دفعه یه کم بیشتر می مونید، نه؟

بله البته! برای تولد شما اومدهم، هفته بعد دیگه!



حتی بهترین و باکیفیت ترین لوازم رو استفاده کردهم.

از صبح تا حالا، گرون قیمت ترین لباسام رو پوشیده‌م و بهترین عطرها رو زده‌م.

باهام مثل بچه‌ها رفتار می کنه.

باهام مثل بچه‌ها رفتار می کنه.

باهام مثل بچه‌ها رفتار می کنه.



دهنت رو ببند!!

هرچی تلاش کردید، دود شد رفت هوا.

از نظر سو وون،
من درست مثل یه
دختر بچه‌م.



سو وون
احمق.

یونا!

یونا، چی
شده؟



ولی...

ساکت
شو!

دست
از سرم
بردار، سو
وون.

شنیده‌م این
چند وقت
درست و حسابی
غذا نخوردی،
پس...

چی...؟

خیلی خب.
اگه این رو
بندازی روت،
دیگه کسی
نمی‌بینت.



پرتاب

حالا...

هرچه قدر
دلت می‌خواد
گریه کن.



اوه...
به خاطر اینکه که
ملکه تازه فوت
کرده...



من
هیچ وقت...

...نمی‌تونم
بخوابم.



چون...
مادرم
کنارم
نیست.

درست
می‌گی.

من مثل
مادرت حواسم
بهت هست.

!؟



قاروقور

ولی اول
باید یه
چیزی
بخوری!
یه گلابی
دارم که
معلمم بهم
داده!

دیدی؟

صدای قاروقور
شکمت بود،
مگه نه؟



من دقیقاً
هر کاری که
ملکه می کرد
رو برات
می کنم...

... و برات
قصه می گم تا
خوابت ببره.

وقتی
گریهت
گرفت...

... خودم
اشکات رو پاک
می کنم...

... اون وقت
دیگه کسی
اشکات رو
نمی بینه.

اون وقت...



چه قدر
احمقانه!

تا فردا صبح
لبخند از روی
لبات پاک
نمی شه.

صدای تپش قلبم
اون قدر بلند بود...

... که خوابیدن برام
سخت تر شد.

تو...

... ارزشمندترین فرد زندگی منی.



ص... صبح
به خیر، سو
وون!

من یه عالمه
شیرینی
دارم!